# اشاره

اولین دلیل از ادله مثبتین جواز تقلید ابتدایی از میت، همان سیره عقلاییه بود. سیره عقلاییه تقریر شد و اینکه در سیره عقلاییه تفاوتی بین زنده و مرده در کارشناس و خبره وجود ندارد. و در مسائل شرعی هم مراجعه به خبره طبق سیره عقلاییه و لو اینکه میت باشد جایز است، این استدلال به سیره برای بحث ما بود.

اشکالی که به این سیره شده بود این بود که چنین سیره‌ای وجود ندارد به این معنا که سیره عقلاییه در مسائل شرعی در زمان معصومین برای مراجعه به میت نمی‌باشد بلکه آن سیره‌ای که وجود داشته است مراجعه به احیاء است و در مورد مردگان چنین سیره‌ای تمام نشده است.

در بررسی این اشکالی که حضرت امام به سیره داشته‌اند، یک بحث کبروی وجود داشت که در جلسه قبل تمام شد و آن بحث این بود که «ما می‌پذیریم که سیره خاص در مراجعه به مفتی میت در زمان معصوم نبوده است اما شاید بتوان این مسئله را از طریق ارتکاز و سیره‌ای که بر کبرا قرار گرفته است، حجّیت سیره را درست کرد» این بحث جلسه قبل بود.

پس همان‌طور که ملاحظه کردید در بررسی اشکال اول، صغرای قضیه قبول شده است به این معنا که در زمان معصوم سیره مراجعه به میت مصداق نداشته است؛ منتهی چون این سیره در کبرا موردقبول است و در امور کارشناسی سیره عقلا وجود دارد و ارتکاز عقلا هم این است که این مصادیق با یکدیگر تفاوتی ندارند، از این جهت تصحیح می‌کردیم.

آنچه گذشت پاسخ اول بود که ما این پاسخ را تمام ندانستیم.

## پاسخ دوم به مناقشه حضرت امام

پاسخ دوم عبارت است تکذیب آنچه در قبل گفته شد، یعنی این ادعا که سیره عقلا نسبت به مراجعه به میت در مسائل شرعی در عصر معصومین هم بوده است و این مسئله در زمان معصومین هم مصداق داشته است. که اگر این مناقشه را بپذیریم نیاز به بحث‌های قبلی و پاسخ قبلی وجود ندارد.

چه وجه و بیانی می‌توان برای این مسئله آورد؟

ممکن است کسی شواهدی بیاورد که در عصر معصوم تا حدّی فتوا و ماندگاری فتوا و حفظ و ثبت و ضبط فتوا رایج بوده است، (در مقابل آنکه در مناقشه حضرت امام بوده است). در مناقشه اول گفته شد که جایی مراجعه به میت به شکل ابتدایی متصوّر است که فتوا در یک کتاب و جزوه‌ای ثبت و ضبط شده باشد و به‌عنوان فتوا هم باشد و بعد از مرگ او گفته شود که به او مراجعه شود که در آن مناقشه گفته شد که این‌چنین حالتی در عصر معصوم نبوده است. اما در این مناقشه ادعا شده که این مسئله در زمان معصوم بوده است.

چند شاهد برای این پاسخ وجود دارد که می‌توان با توجه به آن‌ها وجود این‌چنین سیره‌ای را پذیرفت و مصداق را برای بقاء فتوا قبول کرد.

### شواهد پاسخ دوم

شاهدهایی که می‌شود برای این مسئله ذکر کرد عبارت‌اند از:

#### شاهد اول

آنچه به‌عنوان اصول اربعمائه نام برده می‌شود.

آن‌طور که مشهور است و در کتب هم آمده است این است که در همان عصر معصومین و از همان زمان امام باقر و صادق (سلام‌الله علیهما) به بعد اصحاب مجموعه احادیث و اخبار را در غالب جزواتی ثبت و ضبط می‌کرده‌اند و آن‌طور که مشهور است این جزوه‌ها در حدّ 400 عنوان رسیده بوده است که به اصول اربعمائه مشهور است. همین اصول اربعمائه دست‌مایه چهار کتاب مذاهب اربعه و کتب دیگر شده است. در حقیقت وقتی تدوین حدیث را طبقه‌بندی و مرحله‌بندی می‌کنند می‌گویند اولین مرحله تدوین حدیث مرحله اصول اربعمائه می‌باشد.

ظاهراً حدود 500 جزوه در موضوعات مختلف با تبویب‌های متناسب با آن زمان وجود داشته است که حاوی روایات و اخبار بوده است و توسط اصحاب و روات جمع شده بوده است. و این جزوات دست‌به‌دست در بین معتقدین و متدینین و روات و محدثین می‌گشته است و بخشی از این جزوات هم به صورت معدود باقی مانده است اما عمدتاً همان مرحله اول دست‌مایه شد برای انتقال به مرحله دوم که عبارت است از تدوین کتب اربعه. گفته می‌شود عمدتاً کتب اربعه بر همان جزوات مبتنی است و عمده آن جزوات به‌تدریج از بین رفته است که اگر آن‌ها باقی مانده بود از نظر تاریخی ارزش بسیار بالایی داشتند. اما زمانی که این کتب مدوّن شد، محور کتب اربعه است اما کتاب‌های دیگری هم در کنار کتب اربعه وجود دارد که حاوی مجموعه اصول اربعمائه می‌باشد. پس اولین مرحله تدوین کتب تاریخی حدیثی همان اصول اربعمائه می‌باشد.

جهت دوم این است که آیا این اصول اربعمائه فقط نقل حدیث بوده است؟ اگر این باشد مناسب بحث ما نیست. و یا اینکه گامی بالاتر از این بوده است –حداقل در مواردی- آن گام بالاتر این است که صاحبان و مؤلفان اصول اربعمائه در ابوابی وقتی حدیث را نقل می‌کرده‌اند به‌گونه‌ای بوده است که نظر خود ایشان در این نقل حدیث منعکس می‌شده است. درواقع این مقدمات فقه مأثور بوده است. فقه مأثور به معنای فقهی است که مبتنی بر متون روایات می‌باشد. ممکن است بتوان گفت که ریشه‌های فقه مأثور در اصول اربعمائه شکل گرفته است. یعنی وقتی بابی را مثلاً زراره یا هر کس دیگری که مدوّن اصول بوده است نگارش می‌کرده و احادیث را در آنجا می‌آورده، به نحوی این احادیث نشان‌دهنده انتخاب و رأی و فتوای او بوده است.

اگر کسی این دو مطلب را بپذیرد تبعاً معتقد می‌شود که در آن زمان هم آراء و فتاوای محدثین و روات در همان اصول اربعمائه و لو فی‌الجمله منعکس شده است.

به عبارت ساده‌تر، در مرحله اول این اصول که وجود داشته است و بعید نیست که در مواردی گفته شود که این‌ها به نحوی حاکی از فتاوا هم بوده است. و لو اینکه عنوان مسئله و فتوا و عبارت خودِ فتوایی در آنجا نبوده است، اما همان نوعِ گزینش روایت و تنظیم ابواب نشان‌دهنده انتخاب راوی و محدث بوده است. ممکن است کسی به این صورت اصول اربعمائه را تفسیر کند.

برای پیدا کردن شبیه این موضوع می‌توان به مرحوم صاحب وسائل الشیعه اشاره کرد که عناوین این کتاب گفته می‌شود همان فتاوای شیخ حرّ عاملی است. حال اگر این عنوان وجود نداشت ولی با عنایت مرحوم حرّ عاملی این روایات را جمع کرده و گاهی «أقولُ» به آن اضافه می‌کند که نشان‌دهنده گرایش به آن است که چگونه این روایات را نقل می‌کند.

در اصول اربعمائه این‌گونه منقّح نبوده است که عنوان داشته باشد به اینکه فتوای حریز یا زراره یا محمد ابن مسلم یا یونس ابن عبدالرحمن باشد ولی در روح و واقع مشتمل بر انتخاب ایشان نسبت به این حدیث و روایت بوده است.

این یک بیان و شاهد است که ممکن است کسی اصول اربعمائه را به این صورت تفسیر کند.

#### شاهد دوم

شاهد و نکته دیگری که برای این مسئله و پاسخ دوم می‌توان ذکر کرد این است که در مواردی وجود دارد که امام معصوم در روایات اشاره‌ای به آراء همین اصحاب و محدثین و ... فرموده‌اند. آرائی که ماندگار و باقی می‌باشند از قبیل آنچه درباره بنی فضّال آمده است که «**خُذُوا بِمَا رَوَوْا وَ دَعَوا مَا رَأَوْا**». بنی فضال حدود 6 فرد هستند که این‌ها عشیره‌ای بوده‌اند در طول چند دهه چندین نسل داشته‌اند در آنجا امام می‌فرمایند «**خُذُوا بِمَا رَوَوْا وَ دَعَوا مَا رَأَوْا**» این عبارت حاکی از این مطلب است که این‌ها نیز در آن عصر دارای رأی و فتوا بوده‌اند و فتوای این‌ها نیز گاهی در امور شفاهی و گاهی در مکتوبات باقی می‌مانده.

این هم شاهد دیگری است که الزاماً این‌طور نیست که گفته شود بقاء آن فتوا نیاز به مکتوب دارد بلکه گاهی در جامعه علمی رأی و نظر یک محدث و راوی و انتخاب او به‌عنوان فتوا و رأی از طریق شیاع و انتشار افواهی و غیر مکتوب باقی می‌مانده. ازجمله همین روایت و شاهد.

پس در حالت کلی شاهد اول اصول اربعمائه را دارای حالت حکایت گری از فتوا می‌دانست و در شاهد دوم این‌گونه برداشت می‌شود که نیاز چندانی به فتوای مکتوب وجود ندارد چراکه گاهی این فتاوا و انتخابات محدثین در غالب مطالب شفاهی و انتشار غیر مکتوب ماندگار می‌شده و شاهد این مطلب هم همان روایتی است که در قبل گذشت. این روایات نشان‌دهنده این است که افراد داری آرائی بوده‌اند و این آراء نیز باقی می‌مانده.

شواهد دیگری نیز از این قبیل وجود دارد که گاهی در مباحث کلامی و غیر فقهی مشهور می‌شده که مثلاً هشام ابن سالم این نظرات را داشته است و دیگری نظر دیگری داشته است. در مجامع علمی در مدینه و در محیط‌های علمی آراء و انذاری شکل می‌گرفته و این آراء و انذار در آن فضای علمی باقی می‌مانده، اگرچه مکتوب نمی‌شده.

#### شاهد سوم

شاهد دیگر این است که مراجعه‌ای به فضای مذاهب در آن عصر بشود چراکه تنها مذهب شیعه در فضای مدینه و فضاهای علمی آن زمان نبوده است بلکه مذاهب دیگر و عالمان اهل سنّت هم بوده‌اند که آن‌ها نیز دارای آراء و فتوای خود بوده‌اند و نظراتی می‌دادند که آن‌ها نیز باقی می‌مانده، مانند مالک، ابوحنیفه، ابو یوسف و بزرگانی که در آن عصر از مذاهب مختلف وجود داشته‌اند که این‌ها دارای آراء بوده‌اند و آراء آن‌ها هم انتشار و شیاع پیدا می‌کرده و همچنین مکتوب و مضبوط هم می‌شده و این امر نیز رایج بوده است و دیگران نیز به این نظرات مراجعه کرده و تکیه می‌کردند.

پس این امر مختص به شیعه نبوده و سایر مذاهب هم این امر را داشته‌اند و ائمه نیز در مقابل آن روش‌ها و سیره‌های رایج و شایع موضع داشته‌اند، مثلاً در مورد قیاس موضع گرفته و جلوی آن ایستاده‌اند و یا در مورد عمل به ظواهر موضعی نداشته و جلوی آن نایستاده‌اند.

این امر هم در اهل سنّت وجود داشته است و بعید است که فضای شیعیان با آن‌ها تفاوت چندانی داشته باشد، اگرچه تا حدی متفاوت بوده است به لحاظ اینکه در فضای شیعیان معصوم وجود داشته و علی‌القاعده در طول این 250 سال زمانی که با مسئله‌ای مواجه می‌شدند به معصوم مراجعه می‌کردند اما درعین‌حال همیشه و همه جا این‌گونه نبوده و در بسیاری از موارد محل رجوع روات و محدثین بوده‌اند با همان وضعی که در بین غیر شیعه هم رواج داشته است. پس بعید نیست که بگوییم چنین مسئله‌ای در بین شیعه هم رواج داشته و در مرئی و در منظر وجود فتاوا و آراء و انظار بوده است و مردم نیز تمسک می‌کرده‌اند و این‌گونه نبوده که دقّت کنند که این شخص مرده است و نمی‌توان به آن مراجعه کرد و باید به زنده مراجعه کنیم.

### جمع‌بندی

مجموعه این نکات ممکن است کسی را به این اطمینان برساند که این مناقشه (مناقشه حضرت امام) از اساس وجه ندارد و باید کنار گذاشته شود. و درواقع در آن زمان نیز به تناسب عصر خود مکتوباتی بوده است و این مکتوبات ولو اینکه از جنس خبر بوده‌اند اما به‌نوعی رنگ و بوی فتوایی و انتخاب موضع داشته است، مضاف بر اینکه نیازی نیست که همیشه به صورت مکتوب باشد بلکه گاهی در مجامع علمی این آراء شیاع پیدا می‌کرده است و شاهد این مسئله هم این است شیعیان که جدای از آن فضاهای علمی آن زمان نبوده‌اند بلکه شیعیان نیز همراه با آن فضای عام بوده است و در آن فضا فرق و مذاهب اسلامی این امر را داشته‌اند و بین ایشان شایع بوده است به این صورت که نظرات به صورت مکتوب یا غیر مکتوب وجود داشته است و دیگران نیز به آن عمل می‌کرده‌اند.

البته باید به این نکته توجه شود که آنچه گفته می‌شود تجمیع شواهد است و نمی‌توان به این‌ها به صورت تنها تکیه کرد. و حتی در همان قول اول هم که اصول اربعمائه بود، این قول فقط یک حدس است، فی‌الجمله ممکن است درست باشد اما اینکه شایع و رایج باشد معلوم نیست اما تجمیع شواهد ممکن است کسی را به آن اطمینانی که گفته شد برساند.

#### در زمان معصومین اجتهاد بوده است یا خیر؟

اگر بخواهیم تقریب بیشتری برای این مسئله ذکر کنیم می‌توان این بحث را به اصل اجتهاد تنظیر کرد. یکی از سؤالاتی که در مورد اجتهاد مطرح بود این بود که در زمان معصومین اصلاً اجتهاد بوده است یا خیر؟

##### نظر اول

گروهی معتقدند که اصلاً در آن زمان اجتهاد نبوده است، که ازجمله این گروه اخباریون هستند و فقط مراجعه به معصوم بوده و حرف را از آن سرچشمه زلال گرفته و عمل می‌کرده‌اند.

##### نظر دوم

اما در مقابل این نظر، نظر دیگری است -از قائلین به این قول مرحوم امام هستند- که اجتهاد بوده است اما اجتهاد در مراحل نخستین و آغازین خود قرار داشته است اما واقعاً امثال یونس و ... روایات را جمع کرده و کسر و انکسار می‌کرده‌اند و اجتهاد متناسب با عصر معصوم همان بوده است. این‌گونه نبوده که همه راوی محض باشند اگرچه این‌گونه افراد هم بوده‌اند که صرفاً مسئله‌ای را از امام شنیده است و نقل کرده اما افراد برجسته‌ای هم وجود دارد که راوی محض نیستند، این افراد مکرراً از امام سؤال می‌کنند و موافق و مخالف نظر امام را می‌گیرند و متعارض‌ها را پیدا می‌کنند و گاهی خودِ این اشخاص سؤالات دقیق و ریز می‌کنند. مخالفت‌ها و موافقت‌های دقیقی که از قبل از ائمه پیشین بوده است جمع‌آوری کرده و خدمت امام عرض می‌کند و اما جواب می‌دهند، این نشان می‌دهد که اجتهاد در آن زمان بوده است، منتهی اجتهاد در همان طراز متناسب عصر خود.

##### نظر استاد

در اینجا هم عرض ما در ادامه همین بحث است، به این صورت که می‌گوییم اجتهاد بوده است و نظریات هم ماندگار می‌شدند و این‌طور نبوده است که نظر هر کسی با مرگ او مرده و دفن شود. این هم پاسخ دومی است که ممکن است کسی به این مناقشه بدهد.

این پاسخ اگرچه شواهد کمی ندارد و خیلی بی‌وجه نیست اما درعین‌حال تابع این است که کسی که اطمینان به این مسئله برسد که رواج در این حد بوده است که سیره‌ی به مراجعه به نظر مرده منعقد شده باشد و درواقع سیره رایج محکمی شکل گرفته باشد. چراکه فی‌الجمله این‌گونه بودن کفایت نمی‌کند بلکه باید رواج و شیاعی داشته باشد، هم اصل ماندن فتاوا، بودن و ماندن فتاوا بعد از مرگ آن‌ها، و همچنین این مسئله به اندازه‌ای بوده است که مراجعه به آن هم می‌شده است. این‌ها در همان قرن دوم و سوم در عامه بوده است اما اینکه در خاصه و میان امامیه هم به این صورت بوده است یا خیر؟ که هر سه نکته جمع شده باشد، یعنی اینکه اولاً گفته شود که این فتوا وجود داشته است (که این را می‌پذیریم) دوم اینکه این‌ها ماندگار شده است شبیه رساله‌های عملیه و نوشته‌های فتوایی اعصار بعد، و سوم اینکه آن اندازه‌ای بوده است که افراد به گذشته‌ها و آراء مردگان مراجعه می‌کرده‌اند. این امور باید در بین امامیه شیوع داشته باشد تا این سیره منعقد شده باشد تا گفته شود سیره است و در مرئی و منظر بوده است و ردع نشده است و درست می‌باشد.

و یا اینکه گفته شود اگرچه در بین خاصه نبوده است اما همین‌که عامه در کارهای خود و امور دینی خود این روش را داشته‌اند، امام این روش را ردع نکرده‌اند. و درواقع بگوییم کار عموم در امور و انذار خودشان شیوع داشته است و امام هم آن را پذیرفته است، یعنی سیره عقلاییه را که در بین عامه و غیر شیعه منعقد شده بوده است ردع نکرده است.

این را می‌توان گفت اما شاید در حدّ یک اطمینانی که قضیه را تمام بکند نباشد، این مسئله را تقریر کردیم اما درعین‌حال اطمینان دقیقی به آن وجود ندارد. اجتهاد بوده است، عوام به آراء محدثین به‌عنوان مجتهد مراجعه می‌کرده‌اند، فی‌الجمله هم انذاری باقی می‌مانده یا به صورت مکتوب و یا به صورت شیاع، اما اینکه یک امر رایجی باشد که بعد از مرگ هم به آن عمل می‌کرده‌اند اطمینانی به آن نیست.

نکته دیگر اینکه تبلوری که در این نظرات بوده است را نمی‌توان قائل شده که تبلور آراء بوده است بلکه بیشتر تبلور اخباری بوده است که نقل می‌شده.

اجتهاد در حد فراتر این است که بگوییم در اصول اربعمائه و هر موضوعی که نوشته شده است موافق و مخالف، معارض و غیر معارض در نظر ایشان بوده است و به نحوی تنظیم کرده‌اند که جمع‌بندی استنباطی خودشان بوده است، که این امر در این حد محرز نیست. این تبویبی که در کتب اربعه و در خودِ اصول اربعمائه دیده می‌شود خیلی محرز به نظر نمی‌رسد. از این جهت باید گفت که اطمینانی به این مسئله نمی‌توان پیدا کرد، اگرچه تا حدی که امکان داشت و میسر بود مسئله را تقریب کردیم اما درعین‌حال به حد اطمینان معلوم نیست برسد.

### نتیجه پاسخ دوم

پس تاکنون سیره عقلاییه مطرح شد و مناقشه امام به آن نیز بررسی شد و سپس دو جواب به مناقشه حضرت امام داده شد که این جواب‌ها خیلی دل‌چسب و قابل‌اعتماد به شکل کامل نشد و درواقع مناقشه حضرت امام همچنان بر سر جای خود باقی است.

## پاسخ سوم به مناقشه حضرت امام

پاسخ سومی که ممکن است به این مناقشه داده شود این است که کسی بگوید اگر مسئله را به صورت دقیق‌تر ملاحظه کنیم می‌بینیم که این اشکال حضرت امام مبتنی است بر اینکه تمسک ما به سیره عقلاییه باشد ولی ممکن است اصل استدلال را تعمیق داد و از سیره جلوتر رفت، به این صورت که گفته شود مراجعه به کارشناس حکم عقل است و نه سیره عقلاییه. درواقع این دلیل دوم می‌شود که دلیل اول را مبتنی بر سیره بود رد می‌کند بلکه واقع مسئله عمیق‌تر از سیره است، حکم عقل است که این مسئله بر اساس همان دلیل انسدادی است که قبلاً ذکر شد.

### تفاوت حکم عقل با سیره

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که اگر حکم عقل باشد تفاوتش با سیره چیست؟

تفاوت در این است که اگر سیره عقلاییه باشد نیاز به امضاء دارد و عدم ردع باید کاشف از امضاء باشد. چه زمانی عدم ردع کاشف از امضا است؟ زمانی که در مرئی و منظر شارع بوده است و در نفی آن سخنی نفرموده است که از اینجا قبول شارع معلوم می‌شود.

اما اگر از سیره نبوده و از احکام عقل باشد، احکام عقلی در مرئی و منظر بودن و یا امضا و یا عدم ردع در آن معنا ندارد چراکه حکم عقل در هر کجا که باشد شارع هم باید آن را بپذیرد. این همان قانون ملازمه است، احکام عقل مورد تأیید شرع است و درواقع آن تأیید همراه خودش است و نیازی به این ندارد که بگوییم در مرئی و منظر شارع بوده و از آن خبر داشته و چیزی نگفته است بلکه بدون اینکه بدانیم امام دیده است یا ندیده است می‌گوییم باید آن را بپذیرد چراکه حکم عقل است چراکه ما عدلیه هستیم و معتقدیم حکم عقل را شارع پذیرفته و ناچار است که قبول داشته باشد و حکمت او اقتضاء قبول احکام عقلی می‌کند.

با این مقدمه، در پاسخ سوم گفته می‌شود که اساس استدلال را تغییر می‌دهیم. اساس استدلال اگر به سیره عقلا باشد در همین مسیری که قرار گرفته‌ایم درست است و باید جلو برویم. اما اگر استدلال را از پایه تغییر داده و قائل شدیم که مراجعه به کارشناس بر اساس حکم عقل است و این به دلیل انسدادی است که قبلاً گفته شده است.

بیان آن انسداد اجمالاً این‌گونه است که عقل حکم می‌کند که ذمه فارغ از تکلیفی که مولا دارد بشود و راه آن نیز اجتهاد و احتیاط و تقلید است و زمانی که دو راه اول شدنی نیست به‌ناچار باید تقلید کرد و به یک کارشناس مراجعه کرد. پس حکم عقل پایه و اساس شده و حکم عقل که در میان آمد نیاز به امضاء و تأیید حسی ندارد و حکم عقل را باید بپذیرد و این شبیه حسن عدل و قبح ظلم است که حکم عقل بوده و نمی‌توان خلاف این‌ها را ادعا کرد.

این جواب سومی است می‌توان برای این مسئله فرض کرد، البته این جواب ممکن است مورد مناقشه قرار بگیرد بر اساس آنچه در گذشته داشته‌ایم و آن اینکه در این موارد حکم عقل به‌تنهایی کار را تمام نمی‌کند و درواقع اگر فقط حکم و عقل و دلیل انسداد وجود داشته باشد از این موارد مراجعه به کارشناس خارج نمی‌شود بلکه آنچه عقل می‌گوید اجتهاد یا احتیاط است و در جایی که میسّر نبود راه‌هایی که می‌شود به واقع نزدیک‌تر شد را حکم می‌کند اما مشخصاً خصوص مراجعه به کارشناس به‌عنوان یک راه مشخص خاص از حکم عقل بیرون نمی‌آید و نیاز به این دارد که بگوییم حکم عقل این است که درصورتی‌که اجتهاد و احتیاط را نمی‌توان انجام داد باید دید که عقلاً چه می‌کنند و باز هم برای اتمام این مسئله عقل انسان را به سمت عقلا می‌کشاند که عقلا نیز همان سیره عقلاییه را که بحث آن گذشت طی می‌کنند و نهایتاً به این می‌رسیم که باید یک نوع ارجاع به سیره عقلاییه باشد.

### جمع‌بندی

پس اگر حکم عقل مستقل شد و به‌تنهایی ما را به مراجعه کارشناس و مجتهد برساند این جواب صحیح است اما اگر نیاز به مکمّلی دارد که همان سیره عقلاییه باشد مجدداً سیره عقلا زنده می‌شود و بنا بر آنچه سابقاً گفته شد دلیل انسداد به‌تنهایی تمام نبوده و جواب سومی که به مناقشه داده شده تام و کامل نمی‌باشد. بلکه تکمیل آن نیاز به سیره عقلا داشته و نتیجتاً همان سیره عقلا را باید طی کرد.